



داریوش ہمایون

و

حزب سومکا



و نوشتاری کوتاه دربارهٔ داوود مثنیٰ زاده

داریوش همایون تا سال 32 و پایان "ماموریت تاریخی" حزب سومکا در یاری به کودتای 28 مرداد، سردبیری نشری هفتگی "سومکا" را داشته است، هفت سال پس از پایان جنگ جهانی دوم و سقوط هیتلر، کماکان این تشکل بر اساس الگوی احزاب فاشیستی قبل از جنگ اداره می شد.

خود داریوش همایون در باره این حزب می نویسد:

سازمانی کوچک ولی بسیار پر تحرک و رزمجو بود، و تقلیدی تمام عیار از حزب نازی آلمان در دوران جمهوری وایمار

داریوش همایون که علاوه بر سردبیری نشریه، رهبری گروه سیاهپوشان چماق به دست را به عهده داشت در روزنامه سومکا صریح می نویسد:

دمکراتیسم مولود هرج و مرج و موجد هرج و مرج، به سخت ترین بحران های خود در کشور ما گرفتار شده است... ما همواره پیش بینی کرده ایم که با حکومت های دموکرات و با طرز تفکر لیبرال نمی توان این کشور را اداره کرد... ما همیشه گفته ایم که از دمکراسی به جز هرج و مرج و نفاق، به جز بی نظمی و بی نقشه گی و به جز اتلاف وقت گرانبهای ملت در این حساس ترین دوران های تاریخ، هیچ انتظار دیگری نمی توان داشت.

بیژن جزنی که خود شاهد عینی این دوران بود، در این باره می نویسد: «حزب سومکا اونیفورم سیاه با بازوبند و ساطور دست(می گرفتند)، به سبک هیتلری های سلام می دادند.

باشگاه (آن) در خیابان خانقاه ری (بود) که آن جا را با سنگ سیاه و محافظ به صورت قلعه ای در آورده بودند و حتی در چند مورد کسانی را ربوده و به آن جا بردند و شکنجه کردند.

داریوش همایون در چهاردهمین سال "پویش نوگرایی" خود در دوران دولت دکتر مصدق، سه بار به جرم به آتش کشیدن دفاتر احزاب مترقی و صلح خواه، از جمله حمله به یک دکان عکاسی در خیابان منوچهری

تهران که محل قرار ملاقات روزنامه فروش های مترقی بود دستگیر و زندانی می شود .

سرانجام با پیروزی کودتا ی 28 مرداد داریوش همایون به قول خود « به دنبال غنائم » نرفت . و به روزنامه اطلاعات وارد شد و پس از دو سال به سردبیری خارجی اطلاعات ارتقاء یافت .

در 24 مین سال " پویش نوگرایی " داریوش همایون پس از اتمام بورس خود در آمریکا

با هماهنگی اعلم و هویدا و سرمایه گذاری دولت روزنامه آیندگان را پایه گذاری کرد .

اگر چه 6 سال بعد داریوش همایون ، در مصاحبه خود با فیروز گوران در همان روزنامه از این که سرمایه گذاری سهامداران 6 برابر شده است اظهار رضایت می کند. اما در پیشبرد دو طرح خود و دولت شکست خورد .

نخست: موسس آیندگان اگر چه با پرداخت حقوق زیاد تر از عرف زمان و آزادی عمل امنیتی توانست روزنامه نگاران جوان و با استعداد را به روز نامه خود جذب کند ، ولی مرید پروری وی در مقابل کار اکادمیک دانشکده علوم ارتباطات وابسته به کیهان وزنی پیدا نکرد ، و روزنامه نگاران جوان آیندگان هم ، خود بال و پر در آوردند و گام به گام از "مکتب " روزنامه نگاری ظل اللهی ایشان جدا شدند .

دوم : " راست شرمگین " به قول یکی از همان روزنامه نگاران جوان سابق ! آیندگان ، 14 سال پس از کودتای 28 مرداد برای پیشبرد برنامه هایش نیاز به روزنامه ای داشت که سیاست عریان راست را اعلام و آشکارا از آن دفاع کند. این فلسفه وجودی تاسیس آیندگان بود .

با همه تلاش روز نامه نگاران حرفه ای که اکثرا به مرور روزنامه نگاران نامداری تبدیل شدند؛ و حمایت مالی و امنیتی رژیم پهلوی ، روزنامه آیندگان نتوانست در مقابل روزنامه کیهان که برخی از نویسندگان چپ

از جمله حیدر مهرگان در آن در چارچوب سانسور موجود، فعالیت می کردند، قد بکشد .

در تاریخ موجودیت روزنامه آیندگان ، بنا به گفته خود موسس آن ، تیراژ آن از سی هزار ، بالاتر نرفت . یعنی به ده در صد کیهان نرسید .

اولین جمله آخرین مقاله مسعود بهنود در باره روزنامه نگاری را وام می گیرم: « معیار کدام است ، معیار بهترین مردم هستند .

در 34 مین سال " پویش نوگرایی " موسس روز نامه آیندگان ، سرانجام به رویای نئو فاشیستی برچیدن " هرج مرج دموکراسی " جامه عمل پوشاند ، و با شرکت در تاسیس حزب رستاخیز ملت ایران ، به عضویت هیئت اجرایی و سپس به قائم مقامی دبیر کل آن نائل گردید ...

فراموش نکرده ایم هر کس که این حزب شاه فرموده را نمی خواست ایرانی محسوب نمی شد .ومی بایست پاسپورت خودش را می گرفت و از ایران خارج می شد .

مضمون مقالات داریوش همایون و ترجمه های وی در همه این سالها ، با شدت و ضعفی نه چندان زیاد در چارچوب همان خط فکری راست افراطی همایونی ، توجیه کودتای 28 مرداد ، در حال جنگ بودن همیشگی با جنبش چپ در سطح ملی و بین المللی، دفاع از جمهوریخواهان در امریکا ، محافظه کاران در اروپا ، اسراییل در منطقه و سرانجام برگشت رژیم سلطنتی به ایران خلاصه می شود .

در تاریخ روزنامه نگاری ایران چنان نامهای پر افتخاری وجود دارد که شایسته گرامی داشت هستند که در نهایت با فقر و محرومیت مادی برای آزادی و استقلال ایران مبارزه کرده و زجر کشیده اند ، در زندانهای دو رژیم ، به صلابه کشیده و شکنجه شده اند و شماری از آنان حتا در راه دفاع از آزادی جان باخته اند ، و جان رستگان از سرکوب ، اکنون یا به دستور سعید مرتضوی داروغه تهران در زندان ویا در زیر شمشیر داموکلس گزمه های سانسور حکومت هستند . و یا در سراسر جهان آواره

می باشند .

تجلیل و تکریم این مجله ( تلاش / توضیح از نیلوفر ) از داریوش همایون بدون بررسی نقاط منفی زندگی روزنامه نگاری حرفه ای و سیاسی ایشان و پژواک آن در عمده ترین نشریات الکترونیکی خارج از کشور ، می تواند سیاستمداران سلطنت طلب را از نگرش نقادانه سیاست های خانواده پهلوی و دربار شاهنشاهی باز دارد و آنان را هرچه بیشتر به خود ارضایی فکری و تاریخی سوق دهد .

بی جهت نیست که داریوش همایون در مصاحبه با این مجله (احتمالاً باعلی کشتگر) می گوید : ( لازم بتوضیح است که این آقای علی کشتگر با سردبیر میهن یکی نیستند - نیلوفر )  
بی انصافی است اگر خدمتی که سپهبد زاهدی در آن لحظه تاریخی به نگهداری ایران کرد ( منظور ایشان رهبری نظامی کودتای 28 مرداد) فراموش کرد .

بعید نیست آقای داریوش همایون در مصاحبه های فردای خود ، خواستار کاشتن مجسمه تیمسار زاهدی در میدان مرکزی همدان و تندیس شعبان جعفری مشهور به بی مخ در میدان فردوسی باشد .

داشتن چنین نظریاتی حق ایشان است و انتقاد از آن هم، حق ما تجلیل و گرامی داشت روزنامه نگاران هم از یک همکار همانطور که در ابتدا هم آمد ، امری است حرفه ای و مربوط به روزنامه نگاران است و بنده که خواننده مقالات همه آنان هستم ، خود را بیش از این صالح به گفتن نمی دانم ، ولی با این که در سراسر زندگیم عضو هیچ تشکل سیاسی نبوده ام ، به عنوان یک شهروند ، به خود اجازه می دهم تعجب و نگرانی خود را از مبالغه ها و بزرگنمایی های برخی فعالین سیاسی از " داریوش همایون روزنامه نگار " پنهان نکنم ...

در پایان باید گفت اگر از داریوش همایون در تاریخ روزنامه نگاری و سیاسی یادی شود ، بی شک مربوط به 44 مین سال "پویش نوگرایی "

ایشان است. و آن هم مربوط به مقاله ای است که با اسم مستعار "احمد رشیدی مطلق" نوشته شد ، و پس از تصویب خود شاه سابق ، دو باره به وی برگشت تا در روزنامه چاپ کند. می گویند برای انتقام گرفتن از روزنامه اطلاعات، که 13 سال قبل او را بیرون کرده بود ، به جای چاپ در آیندگان ، به سردبیر اطلاعات می فرستد، سردبیر به محض وصول ، به وی تلفن کرده و می پرسد: آیا می دانید مضمون مقاله حمله به (آقای) خمینی است؟

بقیه روایت را از زبان خود داریوش همایون بشنوید :

گفتم باشد. دستور رسیده است که چاپ شود. گفت اگر چاپ کنیم در قم می ریزند و دفتر روزنامه را آتش می زنند. گفتم چاره ای نیست و خودتان می دانید دستور از کجاست و کاری نمی شود کرد. گفت چرا ما چاپ کنیم ؟

گفتم فرقی ندارد و یک روز نامه باید چاپ اش کند و (با) اطلاعات از همه روزنامه ها بیشتر در این دوره ها برخورد شده است. یک دو ساعتی بعد، نخست وزیر ، دکتر جمشید آموزگار، تلفن کرد که آقای فرهاد مسعودی صحبتی در باره مقاله ای کرده است ، موضوع چیست؟ گفتم امر کرده اند چاپ شود. و بدنبال تایید نخست وزیر ، روزنامه اطلاعات دو روز بعد مقاله را در یک صفحه داخلی چاپ کرد ، و چنان که آقای شهیدی (سردبیر اطلاعات) پیش بینی کرده بود طلاب قم به دفتر اطلاعات حمله کردند. ولی از آن بدتر شورشی در آن شهر برخاست که بر اثر زیاده روی ماموران انتظامی و به کار بردن سلاح آتشین به جای سلاح های ضد شورش شش تن در آن کشته شدند .

و این گونه آتشی زبانه کشید ، که هنوز شعله های آن فروکش نکرده است ... ( سین . ابراهیمی \_ گویا )

سالشمار فعالیت های حزبی داریوش همایون :

نهضت محصلین 1321/1942

عضو هیئت اجرایی حزب رستاخیز ملت ایران 1354/1975

قائم مقام دبیر کل حزب رستاخیز 1355/1976

رایزن سازمان مشروطه خواهان ایران / حزب مشروطه ایران ...

1994-1357

.....

حزب سوسیالیست ملی کارگران ایران ( سومکا ) از باهماد هایی است که در دهه 30 همزمان با ملی شدن صنعت نفت در ایران، پا به میدان سیاست گذارد. متأسفانه در تاریخ نوشته ها و چاپک نوشته هایی که در زمینه ی ملی شدن صنعت نفت نوشته و چاپ میشود بسیار کم به نقش باهمادهای دست راستی همچون حزب ملت ایران، حزب پان ایرانیسم و حزب سومکا پرداخته میشود. و در نامه ها و نوشته های کلاسیک نیز (همچون ایران بین دو انقلاب، تاریخ سیاسی 25 ساله ایران) بیشتر به نقش حزب توده پرداخته شده. در حالیکه اینگونه باهماد ها در پیشبرد هدف ملی در آن زمان نقش بسزایی داشتند. حزب سومکا نیز از آن دسته گروههای سیاسی است که نام آن به گوش کمتر کسی خورده و حتی بسیاری از دانشجویان تاریخ و علوم سیاسی از هستی یک حزب نازی در ایران ناآگاهند. در نوشته های تاریخی نو اندک اندک گرایشی به شناسایی ی این گروه سیاسی دیده میشود. که تلاشی است هنائیده در راستای پر کردن خلأ موجود. نوشته های زیر از نامه هایی هستند که در آن ها کمابیش به رویه ی گسترده یی پیرامون باهماد سومکا قلمفرسایی شده

وزیر خاکستری صفا الدین تبرائیان

حذب سوسیالیست ملی ایران (سومکا) غلامرضا عزیزی -

ناکامان کاخ سعد آباد خسرو معتضد -

جنگ نفت روی شن های داغ خسرو معتضد -

... -

همانگونه که می بینید نوشته های انگشت شمار ی پیرامون این مسئله نگاشته شده . و تازه از همین نوشته های بالا نیز تنها یک مورد آن به رویه ی جداسرانه به این مهم پرداخته . در نوشتار های زیر تلاش میشود تا زمینه یی برای آشنایی بیشتر با پیشینه و خواسته ی ناسیونال سوسیالیست های ایرانی فراهم آید . باشد که در آینده تلاش ها و کوشندگی های بیشتری در این زمینه دیده شود. و این برگ از تاریخ کشورمان بیشتر از پیش برای هم میهنانمان آشکار شود .

\*\*\*

سومکا « کوتاه شده ی باهماد سوسیالیست ملی کارگران ایران است. در سال 1331 به وسیله شادروان دکتر داوود منشی زاده (1310-1368) و پیشگامی ی یاران وی همچون منوچهر امیر مگری ،منوچهر فروتن، پرویز فروتن ،حسین ضرابی و... بنیان گذارده شد. فلسفه ی این باهماد بر پایه همان ناسیونال سوسیالیسم (نازیسم) هیتلری بود. دکتر منشی زاده آموزش دیده ی آلمان و از اندامان حذب نازی در آلمان بود .

بقدرت رسیدن هیتلر در آلمان برابر بود با به روی کار آمدن رضا شاه در ایران ، رضاشاه پهلوی فردی ناسیونالیست به گرایش های آرکانلیست (باستانگرایانه) بود. وی سال ها پیش از آشنایی با مرام آدولف هیتلر و نازی ها به برتری ی نژاد آریا باور داشت . پس از آشنایی با انگاره های نازی ها گرایش رضاشاه به آلمان نازی و هیتلر بیشتر شد . دشمنی ذاتی ملت ایران با روس و انگلیس نیز شوندی شد تا گرایش ایرانی ها و رضاشاه به آلمان نازی بیشتر شود .



در طی سال های جنگ جهانی دوم ایرانیان به شوندهای (economic) تاریخی، نژادی، سیاسی و اندازه ی داری در کنار ملت آلمان قرار گرفتند .

در سال های 1936م. آلمان ها با تبلیغات فراوان نژاد نوردیک و مردم ایران را برادر اعلام کردند و کابینه آلمان ایرانیان را از نژاد خالص آریین دانست و تسهیلات فراوان اقتصادی در دسترس دولت ایران قرار داد . و حتی نشان صلیب شکسته (گردونه مهر) بنام نماد پیوند دو ملت آریایی شناخته شد و آلمانی ها سقف راه آهن تهران را با این سمبل آذین کردند . این بود شمه ئی از شوند گرایش ایرانیان در درون مرز به نازیسم در دوران جنگ در برون مرز نیز نویسندگان ایرانی همچون صادق هدایت و بزرگ علوی کثشی به نازیسم آلمانی پیدا کرده بودند. دکتر منشی زاده نیز در آن دوران به سوی ایدئولوژی نیرومند ناسیونال سوسیالیسم کشیده شد .

### دکتر داوود منشی زاده که بود ؟

دکتر منشی زاده نوه «کریم بیک» بود که در ایروان چشم به هستی گشود. کریم بیک مردی بیگانه ستیز و میهن خواه بود که با درجه سرهنگی در قشون قزاق خدمت می کرد. کارهای بیگانه ستیزانه وی سرانجام شوند آن شد که «کاساکوفسکی» رئیس روسی قزاق خانه وی را بگونه ی ناجونمردانه ئی مسموم کند .

پس از کشته شدن کریم بیک فرزندش «ابراهیم» به فراخوان کاساکوفسکی به خدمت نیروهای قزاق در آمد. وی که از چگونگی کشته شدن پدر آگاه بود در اندیشه ی ادامه راه وی می بود .

میرزا ابراهیم در دوره های پسین از بنیان گزاران «کمیته مجازات» شد از

همین روی همراه سرتیپ اسد الله خان ابوالفتح زاده کلات نادری تبعید شد و لی در میان راه سمنان و دامغان به دستور وثوق الدوله کشته شد و وانمود کردند که هر دو به هنگام گریز تیر خوردند .

داوود در 6 شهریور 1293 در تهران زاده شد آموزش وی را پس از، از دست دادن پدر مادر بزرگش به دست گرفت داوود منشی زاده در سال 1310 از سوی دولت برای آموزش به فرانسه رفت و از دانشگاه دیوژن در سال 1316 لیسانس ادبیات گرفت .

منشی زاده در سال 1937 به آلمان رفت و در سال 1938 آموزشش را در رشته های اسلام شناسی و ایران شناسی و هند شناسی پیوستگی داد . در این سال در مونیخ برای یکپارچگی ایران و افغانستان تلاش می نمود و انجمن ایران و افغان را پشتیبانی و همراهی می کرد. دکتر پس از سال 1939 با بهرام شاهرخ (فرزند ارباب کیخسرو) در رادیو آلمان (بخش فارسی همکاری نمود .

نیاز به گفتار نیست که منشی زاده در این سال ها یکی از اندامان حزب نازی بود و رهبران حزب به او اعتماد کامل داشتند . در سال های 1940 و 41 به همکاری چاپاک های آلمانی همچون سیگنال ، دوچ دونشای و سازمان فرهنگی دوچ ترلاک ، دست یازید. در همین سال ها دکتر با das reich سازمان تبلیغات آلمان نازی آغاز همکاری کردو در داس رایش ارگان حزب نازی مطلب می نوشت . چند روز پیش از سقوط برلین هنگامی که بلشویک ها در پشت دروازه های شهر برلین بودند. دکتر منشی زاده در حالی که جزو واپسین سر بازان ارتش بود از ناحیه پا هدف گلوله ی توپ قرار گرفت و تا 2 سال با بیمارستان و پزشکان سر و کار داشت. وی در سال 1322 از دانشگاه برلین دکتری فلسفه و ادبیات گرفت و در سال 1326

به آموزش ایران شناسی در دانشگاه مونیخ فرا خوانده شد. همچنین در سال های 1950 بنام استاد مهمان در دانشگاه اسکندریه به آموزش زبان

پارسی پرداخت .

این بود کوتاهه یی از زندگی. دکتر منشی زاده پیش از آمدن به ایران. دکتر منشی زاده پس از آمدن به میهن باهماد (حزب) سومکا را پایه نهاد .- برخی میگویند این حزب در سال 1329 توسط امیر مگری و هم اندیشان وی ساخته شده بود و منشی زاده هم به این گروه پیوست .  
چهره ی منشی زاده همانندی ی بسیاری به آدولف هیتلر داشت. و حتی موی سر و صورت خود را نیز همچون هیتلر آرایش می کرد. و چون هیتلر سخنان چیره دستی بود بسیار به بسامانی ( دسیپلین ) پا فشاری می نمود و از اندامان سومکا نیز دسیپلین حزبی چشم داشت .  
منشی زاده پس از به راه انداختن سومکا با دشواریهای پولی و اندازه داری روبرو شد .

به همین جهت چاپ روزنامه ی حزبی با سختی میسر میشد. حزب سومکا چندی با هفته نامه ی « مردان آهنین » و چندی با « شیر شرق » همکاری نمود. ولی ارگان مادر حزب هفته نامه ی « سومکا » بود که با رنج و سختی بسیار چاپ میشد. و "داریوش همایون" از نویسندگان اصلی آن به شمار می رفت. ( تاکید از نیلوفر ) اندامان باهماد سومکا با نام « هم پیمان » شناخته میشدند. برای هموندی در باهماد سومکا هرکس بایستی سوگند نامه یی را در حالیکه دستش را در جعبه ای که محتوی «خاک ایران» بود می خواند :

به مرام حزب سومکا وفادار باشم .

در اجرای تصمیمات حزبی از جان دریغ نکرده .

و در مجازات کسانی که به مرام حزب خیانت یم کنند بفرمان حزب .-

کوشیده

تن و جان خود را از این لحظه به حزب سوسیالیست ملی کارگران ایران .-

متعلق دانسته

نسبت به پرچم و رهبر حزب سومکا تا پای جان وفادار باشم .

## درفش سومکا

درفش سومکا، درفشی سرخ رنگ بود که در میانه ی آن دایره ای سفید رنگ نقش بسته و درون گردی نماد هندسی یـ یک سیمرغ کشیده شده بود . که به رنگ سیاه می بود . هریک از گروه های سومکا نیز آرم ویژه ی خود را داشتند که شناخته ترین و زیباترین شان گروه حمله و نشان گروه جاویدان (سیمرغ شکسته ) بود .

## پوشاک سومکا

پوشاک سومکا پیراهن سیاه بود (به یاد نهضت ابومسلم خراسانی ) که بازوبند حزبی بر روی بازوی دست راست بسته می شد . در ماده ی 10 آئین نامه ی هموندی مردان در حزب سومکا آمده : لباس رسمی حزب پیراهن سیاه یقه بسته با یک سر دوش روی شانه راست و دو جیب روی سینه و شلوار خاکستری و پوتین سیاه است . در ماده ی 6 آئین نامه هموندی زنان آمده : لباس گروه زنان ایران دامن خاکستری و پیراهن سیاه و کلاه حزبی است که روی آن نشان گروه زنان است .

<http://www.sumka.blogfa.com/>

.....

داریوش همایون که بعد از یک سال وزارت اطلاعات و جهانگردی در کابینه جمشید آموزگار، با روی کار آمدن دولت نظامی همزمان با عده ای مانند امیرعباس هویدا نخست وزیر سالیان دراز به زندان افتاد می گوید از زمان روی کار آمدن دولت شریف امامی با مشاهده رفتار ساواک با مردم و اعتصاب کنندگان دریافته است که رژیم رو به نابودی است. به باور او روی کار آمدن دولت نظامی و دستگیری مقامات سابق در اولین روزهای

آن به مخالفان خبر داد که هزیمت آغاز شده است و رژیم پادشاهی در تسلیم حکومت به انقلابیون از خود انقلابیون جلوتر افتاد .

بخش عمده ای از اتهام های داریوش همایون در زمان انقلاب دست داشتن در چاپ نامه ای با امضای رشیدی مطلق بود که در روزنامه اطلاعات چاپ شد و باعث گردید تا در قم مردم به عنوان اعتراض به توهین به آیت الله خمینی به خیابان ها ریخته و روزنامه ها را آتش زدند و به گفته بعضی از تاریخ نویسان، انقلاب اسلامی از همان زمان آغاز شد. پس از پیروزی انقلاب همایون به طور غیابی به اعدام محکوم شد .

همایون در توضیح می گوید که در نوشتن آن نامه دستی نداشته ولی وقتی که وزیر دربار با تاکید بر این که دستور شاه است آن متن را برای او فرستاده بابت چاپ شدن در روزنامه اطلاعات، به عنوان وزیر مسوول امور مطبوعات فشار آورده است. اما در زمانی که آشوب شروع شده بود به علت آن که پادشاه در موضع ضعف بود توضیحی درباره نویسنده و دستور دهنده آن نداده است .

در توصیف روزهای مخفی شدن وی در تهران که به حدود شانزده ماه انجامید؛ داریوش همایون از لحظه هائی می گوید که مرگ به او نزدیک شده بود و بعد هم از زمانی می گوید که از راه کردستان از کشور می گریخت: بیش تر به سرنوشت خود و به سرنوشت آینده ایران فکر می کردم و برنامه مبارزه ای را پی می ریختم که همچنان آن را دنبال می کنم .

به باور وی، مهاجرت امر مغتنمی بود و ملت ایران هم لازم است از سرنوشت خاورمیانه ای، جهان سومی و اسلامی خود مهاجرت کند و با دنیا آشنا شود چنان که الان این سه میلیون نفر ایرانی مهاجر که هم اکنون هم به کشور سفر می کنند تاثیر بسیاری بر سرنوشت کشور خواهند گذاشت .

اما او از دوره دوم زندگی خود که زندگی در مهاجرت است خاطرات

دردناکی دارد که بر همان اساس می گوید " این بخش به مراتب دردناک تر و نومید کننده تر از بخش نخست آن بود؛ چرا که با گروه هائی برخورد کردم که در بهمن سال ۵۷ منجمد شده بودند و نه تحلیلی از گذشته و نه عنایتی به روز و نه پیش بینی برای آینده نداشتند. گم کرده راه و به خود مشغول بودند .

در پاسخ این سؤال که آیا روزی به ایران باز خواهد گشت می گوید:  
"بستگی به بهره من از زندگی دارد چرا که نفس حکومت به شماره افتاده است". از او پرسیده می شود وقتی برگشتی به کجا خواهی رفت و چه خواهی گفت. پاسخش این است: باید لابد به خانه دوستی بروم چون نه جائی دارم و نه کسی اما اگر در آن زمان قرار باشد که سخنی بگویم حتماً 'هیچ چی' نخواهد بود .

آیا حاضرید برای بازگشتن به وطن در محاکمه عادلانه ای چنان که صد سال است منظور و مطلوب ایرانیان است شرکت کنید؟ گرچه دلیلی و اتهامی برای محاکمه نمی شناسم ولی حتماً این کمترین بهائی است که برای بازگشت به کشور حاضر به پرداخت آن هستم .

داریوش همایون هفتاد ساله است. او از نوجوانی وارد فعالیت های سیاسی شد. از دهه 1330 شمسی به روزنامه نگاری پرداخت و در موسسه اطلاعات و روزنامه ها به ترجمه از زبان انگلیسی مشغول شد و به سرعت با نوشتن مقالات سیاسی و تحلیلی نام و اعتباری یافت و در اوایل دهه چهل به عنوان دومین دبیر سندیکای نویسندگان و خبرنگاران در پایه ریزی اولین تشکل بزرگ روزنامه نگاران در ایران سهمی درخور داشت .

داریوش همایون دکترای حقوق سیاسی خود را از دانشگاه تهران گرفت و در اواخر سال 1346 به تاسیس روزنامه آیندگان پرداخت که در یازده سال

انتشار خود به یکی از سه روزنامه معتبر تهران تبدیل شد .  
وی در سال 1356 به خدمات عمومی رو آورد. ابتدا به قائم مقامی حزب  
رستاخیر منصوب و با تشکیل کابینه جمشید آموزگار به عنوان وزیر  
اطلاعات و جهانگردی وارد کابینه شد و در دوران بحرانی زمستان سال  
1356 سخنگوی دولت بود .

او سه ماه بعد از سقوط دولت آموزگار با روی کار آمدن دولت نظامی به  
زندان افتاد و روز 22 بهمن سال 57 توانست از زندانی که مردم انقلابی  
در آن را گشوده بودند رها شود. در آن زمان آیندگان از پرتیراژترین  
روزنامه های کشور بود و اولین نشریه ای بود که رهبر انقلاب مخالفت  
خود را با آن اعلام داشت و توقیف و مصادره شد .

وی پانزده ماه در داخل ایران و در حالی مخفی بود که دادگاه انقلاب، حکم  
اعدام وی را صادر کرده بود ... ( بی بی سی )

\*\*\*\*\*

از جمله کسانی که در شانزدهمین سالگرد جنایت بزرگ نظرات طیفی از  
جناح سلطنت ایران را نمایندگی میکند، آقای داریوش همایون هستند که در  
شماره 1022 کیهان لندن در مقاله ای با عنوان "پیروزی خشم و کین" از  
نگاه معروفترین نظریه پرداز راست به بهانه پرداختن به آن کشتار بزرگ  
افق فکری و نگاه قدرت مدار خویش را به نمایش گذاشته اند .

به باور آقای همایون «شهریور 67 حقیقت انقلاب 57 بوده است» و  
«هزاران جوان در خون تعمید یافته از دم شمشیر انقلاب خویش گذشته اند»  
چرا که «شهریور 67 زور آزمایی نابرابر دو نیروی سیاسی بود که اگر چه  
ماموریتشان متفاوت بود، در خصلت انقلابی خود تفاوتی با هم نداشتند.  
دژخیم و قربانی به آسانی می توانستند جای خود را با هم عوض کنند اگر

یکی دست بالاتر نیافته بود، دیگری به پیشدستی همان را می کرد.

ایشان با کینه ای کمیاب و کمتر دیده شده فاجعه ملی شهریور 67 را رویدادی می دانند که «با شرکت فعال و آگاهانه همدستان فاجعه» به قوع پیوسته است. "قربانی و جانی" در قلمرو فکری آقای همایون هر دو از یک قماش هستند، فقط دیگری کمی زودتر به خط پایان رسیده است. این که آقای داریوش همایون به عنوان یک مبارز پیگیر از جوانی و دوران معاونت آقای منشی زاده و فرماندهی سومکا (کپی وطنی حزب نازی) محور چالش های عقیدتی و فکری شان را علیه چپ و انقلاب قرار داده اند با سابقه فکری ایشان خوانایی کامل دارد و پیگیری ایشان در این زمینه ستودنی است!

ایشان با جعلی آگاهانه به عمد هر گاه سخن از چپ گفته اند آن را معادل استالینیسیم گرفته اند هر کس تاریخ نداند فکر می کند استالین ادعایی آقای همایون سلطنت طلبان را قلع و قمع کرده است و نه متفکران بزرگ چپ را. با این شیوه استدلال و منطق چوبین می توان به آقای همایون یادآور شد که تاریخ پادشاهی مروج سنت پسر کشی و برادرکشی بوده و هر چه پادشاه در تاریخ شاهنشاهی ایران داشته ایم، جفت جفت چشم در آورده و مناره ها از سرها برپا ساخته اند. آقای همایون به بهانه برخورد با هر رویداد تاریخی تلاش می کنند که با گیوتین تحلیل شان سر چپ را بزنند. این البته حق آقای همایون است و تعرض به حریم این حق جایز نیست، اما با دفاع از حقوق بشر و ادعای دموکراسی خواهی آقای همایون در تعرض قرار میگیرد.

ایشان در بررسی فاجعه شهریور 67 حتا واژگان ارتجاعی خمینی را ادبیات چپ می دانند و کشتار 67 را «بهای پوشیدن ردای فرصت طلبانه



اسلامي» از طرف چپ ها ارزيابي مي کنند. ببينيم اين رجعت خواهي اعتبار طلبانه ايشان که خود را مدافع حقوق بشر مي دانند و "تلاش" نا"فرخنده" همفکران و مریدانشان که وي را تبلور دمکراسي خواهي ايران جلوه مي دهند تا چه میزان با واقعيت منطبق است. گويي ايشان از جواني و عرق ريزان زير پرچم دمکراسي خواهي سینه زده اند. ونه آنکه در يکي از مهم ترين دوره هاي تاريخ ايران که به کينه و خون آغشته است به عنوان معاون تک حزب حاکم – حزب رستاخيز – و آخرين وزير اطلاعات و سخنگوي دولت آموزگار مبلغ فرهنگ تک صدائي و تک حزبي بوده و به عنوان يکي از تئوري پردازان اصلي آن مبلغ نظر "هر کس عضو حزب ما نيست گذرنامه اش را بگيرد و گورش را گم کند" بوده اند.

ايشان بانگاهي مقصر تراش به تاريخ، عرصه مخالفت با اندیشه چپ رابه دشمني با آن تنزل داده اند. آقاي همايون ، شما که اتهام به کارگيري ادبيات چپ از دهان خميني را پيراهن عثمان کرده ايد، چرا نمي گوييد خميني رج زده است و از روي دست شما تقلب کرده است . حزب الله خميني از بذري که شما بر روي زمين تک حزبي جامعه پاشيده ايد، سبز شده است. شما گفتيد، شاه سايه خدا؛ آن ها گفتند، خميني روح خدا؛ شما گفتيد، حزب فقط رستاخيز به رهبري سايه خدا؛ آن ها گفتند، حزب فقط حزب الله، رهبر فقط روح الله. آقاي همايون، حزب الله ادامه همان رستاخيز شماست.

خميني از زهدان سلطنت متولد شده و مولود تمام و کمال نظام پادشاهي ايران است که شما از تئوري پردازان برجسته آن بوده ايد. تمام گذشته و حال شما دلبستگي به تک فردي و تک شخصيتي شما را به نمايش مي گذارد. آقاي همايون، با شما نه مسئله ي شخصي داريم و نه کينه اي از آن دست که شما با خود حمل مي کنيد. اما جامعه ايراني بادگرگشت فکري و پس از دو تجربه مرگبار سلطنت و مذهب روبه آينده اي حرکت ميکند که با

علايق و انتخاب شما ناسازگار است . اگر تحليل شما بر سر فاجعه شهريور 67 به بهانه دفاع از حقوق بشر را با ديگر موارد داوري تان مانند کودتاي 28 مرداد در گذشته ايران مورد مذاقه قرار دهيم، چندان متعجب نخواهيم شد تک يا بودن تحليل شما در مورد آن اقدام شوم که فرايند روند دمکراسي و چند صدائي در ايران را متوقف کرد، بيشتر به لجبازي يك مشروطه خواه وامانده از قدرت شباهت دارد تا نگاهی هوشمندانه به يك رويداد تاريخي.

در جايي که وزارت امور خارجه آمريکا، مجري اصلي طرح کودتا، رسماً به دخالت در امور داخلي – کودتا – ايران معترف شده است و اين اتفاق در دوره جنگ سرد، تنها ويژه ايران نبوده است، اسب تحليل شما به سمتي ديگر هي مي شود. جان مايه آخرين تحليل شما در مورد فاجعه تابستان 67 که تئوري قدرت و دلبستگي تان به آن را تبليغ مي کنيد، آن است که اگر چپ ها قدرت مي گرفتند مي توانست جانشان با جاني عوض شود. و چپ ها نيز البته مانند استالين دست به کشتار مي زدند. اين ساده انگاري تحليل گونه را مي توان به يك پيشگويي خرافه پرستانه و يا در بهترين ترين شکل آن يك پيش فکر در عرصه نظري مورد بررسي قرار داد. اما آقاي همايون شما که در اين مورد کارنامه رفوزگي تان را سال ها قبل دريافت کرده ايد. شما در هرم قدرت بوديد و جنايت اتفاق افتاد. کارنامه شما آغشته به خون شريف ترين فرزندان اين ملک بلاخيز است ...

( بخشی از بيانيه بازماندگان شهريور 67 )

اين چند گزارش از روزنامه اطلاعات دوره دهه سي را ديدم ضرر ندارد  
براي اطلاع دوستان نقل کنم .

( سعيد رهبر / تربيون )

تظاهرات دسته پيراهن سياهان در خيابانها

قبل از ظهر امروز عدهاي از افراد منتسب به حزب سوسياليست (سومکا) در

حالی که آنان پیراهن‌های سیاه بر تن داشتند به طور اجتماع در خیابان‌های شاه‌رضا و پهلوی و شاه‌گردش و تظاهراتی می‌نمودند. هنگامی که این عده به اوایل خیابان اسلامبول رسیدند از طرف مأمورین انتظامی به آنان اخطار شد که از تظاهرات خودداری نموده و متفرق شوند.

در اثر این اخطار عده‌ای از آنها متفرق شدند ولی چند نفری که به اخطار مأمورین توجه نکردند و تظاهرات خود را ادامه می‌داند همین امر سبب گردید که آن عده را مأمورین انتظامی بازداشت نمایند. یک منبع مطلع به خبرنگار ما گفت تعداد بازداشت‌شدگان در حدود 15 نفر می‌باشد.

( اطلاعات پنج‌شنبه \_ 28.1.1331 / شماره 0 7780 )

تظاهرات دیشب در خیابان‌ها خساراتی به قرائت‌خانه وارد آمد و مقداری در و پنجره شکسته شد پس از مداخله مأمورین تظاهرکنندگان متفرق شدند.

از دیروز غروب خیابان‌های شاه‌آباد، اسلامبول و نادری برای اولین بار بعد از حکومت نظامی وضع غیرعادی داشت در نقاط مختلف خیابان دستجاتی از افراد مختلف اجتماع کرده و به بحث و گفتگو در باره مسائل روز مشغول بودند و مأمورین انتظامی نیز به علت لغو حکومت نظامی از آنها جلوگیری به عمل نمی‌آورند. در حدود ساعت هفت و نیم بعد از ظهر اولین زد و خورد بین دو دسته مختلف در اواسط خیابان شاه‌آباد روی داد. جریان از این قرار بود که عده‌ای با صدای بلند برای یکی از روزنامه‌ها تبلیغ می‌کردند و عده دیگر در این باره به فروشندگان روزنامه مزبور اعتراض کردند و دامنه این مخالفت بالاخره به زد و خورد کوچکی منتهی شد...

یک ساعت بعد در چهارراه قوام‌السلطنه حادثه مهم‌تری روی داد، طبق معمول عده‌ای در قرائت‌خانه فرهنگ شوروی که در این محل روبروی دبیرستان فیروز بهرام واقع است... عده‌ای به درون خانه ( وکس ) ریختند. به قراری که گفته میشود حمله‌کنندگان از افراد جمعیت سومکا بوده‌اند. در این هنگام دستجات مزبور مشغول خرد کردن در و پنجره و تزئینات

داخلی قرائت‌خانه شدند... چند لحظه بعد عده‌ای از همین افراد در مقابل سفارت مجارستان به تظاهرات پرداختند و با چوب و سنگ به در و پنجره آن سفارتخانه حمله کردند ولی مأمورین انتظامی به زودی آنها را متفرق ساختند. اظهار می‌شد که ایجادکنندگان حادثه مسلح به چوب بوده‌اند، چندین نفر در این واقعه مصدوم شدند ولی صدمات وارده چندان قابل اهمیت نبود... (اطلاعات پنجشنبه \_ 23.5.1331 / شماره 7880)

بازداشت لیدر حزب سومکا

دیشب آقای منشی‌زاده لیدر حزب سومکا توسط مأمورین پلیس توقیف گردید. امروز یکی از مقامات شهربانی در باره علت دستگیری مشارالیه گفت: چون در نتیجه تحقیقاتی که توسط مأمورین شهربانی در اطراف واقعه حمله به قرائت‌خانه شوروی "وکس" و شعبه تبلیغات سفارت مجارستان بعمل آمد، معلوم شد که:

افراد حزب سومکا در آن دخالت داشته‌اند لذا دیشب يك عده پاسبان و مأمور محل حزب را محاصره نموده و آقای دکتر منشی‌زاده لیدر حزب را بازداشت نموده و به بازداشتگاه موقت اداره آگاهی منتقل نمودند. امروز صبح پرونده برای رسیدگی و صدور و قرار توقیف به شعبه 18 بازپرس تهران احاله شد. سه نفر دیگر از افراد حزب سومکا بنام شاهپور زند نیا، داریوش همایون، اسماعیل هاشمی نژاد نیز به همین اتهام قبلا بازداشت شده بودند.

(اطلاعات سه شنبه \_ 4.6.1331 / شماره 7890)

محاكمه دکتر منشی‌زاده و سران سومکا

عصر دیروز در دادگاه جنائی نظامی آغاز شد.

موضوع حمله به نمایندگی بازرگانی مجارستان و خانه "وکس" از جمله اتهامات مورد ادعای دادستان می‌باشد.

ساعت هفت بعدازظهر دیروز دادگاه جنائی نظامی به ریاست آقای سرهنگ

خطیب‌شهیدی تشکیل جلسه داد تا به اتهام دکتر داود منشی‌زاده رهبر و

رجبی‌نیا، زندنیا، داریوش همایون، منوچهر کیان اعضای سومکا متهم به

داشتن اسلحه قاچاق و تشکیل جمعیتی بر خلاف مملکت می باشد ، رسیدگی کنند ... به قرار اطلاع دادستان نظامی در اذعاننامه خود متذکر شده است که :  
متهمین در جمعیتی عضویت دارند که مرام آن ضدیت با سلطنت مشروطه ایران است و هم چنین آنها متهم به چند فقره غارت و تحریک و ایجاد حریق و قاچاق اسلحه و مهمات هستند و در دادگاه‌های عمومی تحت تعقیب واقع شده و در مورد چند فقره از اتهامات قرار منع تعقیب صادر شده و به مرحله قطعیت رسیده است و در مورد حمله و تخریب و ائتلاف اثابیه نمایندگی بازرگانی مجارستان و خانه " وکس " قرار مجرمیت از طرف بازپرس دادسرای تهران صادر شده ولی در مورد اسلحه قاچاق و مهمات و تشکیل جمعیت مخالف سلطنت مشروطه بازپرس دادسرا به اعتبار صلاحیت دادگاه نظامی قرار عدم صلاحیت خود را صادر کرد. بازپرس نظامی پس از رسیدگی به مرامنامه حزب و بازجویی از متهمین تشخیص داد که مواد مرام نامه حزب با قانون اساسی مغایرت دارد و قرار تعقیب متهمین را صادر نمود و جرم آنها با قسمت اول بند ماه 1 مقدمین علیه امنیت کشور و سلطنت مشروطه مصوب 22 خرداد سال 1310 دانسته و از دادگاه تقاضای مجازات آنها را کرده است ... ( اطلاعات \_ دوشنبه \_ 18.12.1331 / شماره 0 ( 8046

.....  
می خواهم خاطره ای را بدون کسب اجازه ، اما در عین واقعیت ، بازگو کنم :  
( عرفان قانعی فرد \_ گویا )

در اوایل مهر ماه 1381 ، در بوداپست مجارستان ، جمعی از ایرانیان جوان و دانشگاهی ، اما عاشق آزادی وطن ، در محفلی گرد هم آمدند تا شاید اسمش را " انجمن ایرانیان پیشرو " بگذارند ... بحث ها چند شب به طول انجامید و حتی از وزارت کشور و امور خارجه کشور هم دوستانی علاقمند - مانند دکتر ایشخوان - به آن جمع می آمدند و رایزنی می کردند ، حتی هنوز جملات

: ایشتون در ذهنم هست که

" شما جوان ها پس از خراب کردن ساختار های حکومت فعلی ، باید به برنامه ساختن آینده و اندیشه و برنامه نو بیاندیشید... تصور کنید امروز همه ملاها رفتند ..سوال اول این است که چه را باید جانشین کرد ؟.. آیا دوباره باید بازگشت به گذشته داشته باشید و مثلا زمینه را برای حضور باقیمانده های حکومت قبلی مساعد کنید ، پس پیشرفت و رشد و تحوّل نداشته اید و پس رفت کرده اید ، چون خواهی نخواهی باز خواهید گشت به زمان گذشته در لباس جدید و یک پیر با لباس نو جوان نمی شود ، موی سپیدش پیداست ... با بزرگترین جراحی هم نمی شود عمر رفته را بازگرداند... اول باید بروید رهبران جنبش یا مدعیان مبارزه را بجوئید و با آنها گفتگو کنید تا روابط مسلط بر سیاست و جامعه خود را آشکار کنید...وقتی مردم عوام ، ماهیت و خط و ربط را شناخت ، آن وقت پیروی می کند ...نسل شما نیروی محرکه آنهاست ، دردها و راه ها را شما باید آشکار کنید و بر اساس واقعیت و صداقت در عمل سمت و سوی حرکت را مشخص کنید ..."

پس از آن تصمیم گروه بر این شد که هر کدام جدا گانه با نیرو های اپوزیسیون مطرح و دارای باور – که تعداد آنها به انگستان دست هم نمی رسید - در داخل و خارج ایران ، به طور مستقل و آزاد، گفتگو کند و در عین صداقت از رسانه ها منتشر شود و در اختیار عموم مردم قرار گیرد.....در جریان مسافرتی به اسکانديناوي ، در ساعت 20:30 شب به وقت نروژ در 22 مهر ماه 1381 برابر با 14 اکتبر ، از دفتر رضا پهلوي تقاضاي گفتگو شد و با جواني خوش صحبت و ظریف گفتار ، با نام " ایرانی " طرف صحبت شدم و ماجرا را بازگفتم و او هم پذیرفت تا فردا روز انجام دهد و مستقیما با خود آقای پهلوي گفتگو شود ( هرچند وي در عین تیز بینی ، من و دوستان و همراهان را از وجود ناشري دغل در میان ما ، آگاهانید ، که در سر رویاي قدرت و مکنّت دارد و شیادي مي کند و براستي مديونمان کرد از ( هشدار و شناخت درست خود و جاي تشکر و تقدیر داشت

آن جوان به وعده، خوش وفا کرد و با رضا پهلوی - در شامگاه روز سه شنبه ۲۳ مهر ۱۳۸۱ - تلفنی گفتگویی نیم ساعته ای، انجام شد ...

اما به عنوان یک جوان ایرانی و بیشتر یک محقق دانشگاهی، درباره اش چنین می گویم: فقط ایشان را یک شخص با خاطره ای از گذشته سرزمین ایران، می شناسم، که یادگار و باقی مانده دو پادشاه اخیر ایران است. هر چند از دیدگاه تاریخی از آن خاطره، اگر مظهر ذلت ایران باشد، متنفرم و بیزار؛ اما از دیدگاه یک انسان ایرانی، او را محترم می دانم، اما احترامی مشروط!.... اگر با مداخله قدرت خارجی و اندیشه تک محوری، دست نشاندگی و وابستگی و استبداد و سانسورد عمل و عیان مخالف باشد و علاوه بر تحول تفکر بشر در مقیاس جهان و برای جنبش و رهایی مردم ایران در قرن اخیر احترام قائل باشد و باور داشته باشد اتحاد و شعور و وجدان و تجربه های تاریخ آنان را، و بپذیرد نه در حرف، بلکه در عمل و طرح و برنامه اش، تغییر رویه اش مشخص باشد که نسبت به نیاکانش تغییری رو به رشد و تحول یافته است و آگاهانه دغدغه وطن دارد و پیرو مردمسالاری و دمکراسی آینده ایران است، البته نه در شعار و حرف و سخن؛ لیاقت و ارده ای اگر هست نشان دهد و اثبات، که آلت فعل بیگانه نیست و از تاریخ تجربه آموخته است، اگر می خواهد که همان شهروند ایرانی باشد، چون نسل قبل بر نیاکان شاه و خدمه استبداد آن مهر باطل و مردودی زدند و منقرض کردند و تا امروزه روز این خط آزادی و استقلال را می جویند ...

اما چند روز پیش در آمریکا کنگره ای بر گزار شد، که فقط برای نسل جوان ایران " تجویز " بود و توقع برای استفاده از این نسخه، فقط به ذکر جمله ای درباره آن از، دکتر محمدعلی مهرآسا، در باره بر گزاره کنگره مشروطه خواهان در کالیفرنیا اکتفا می کنم، که نوشته است:

آقای داریوش همایون! دعوت شما به کنگره ی جبهه ملی در واشنگتن و حضورتان در آنجا که جنبه ی احترام به دگر اندیشان را داشت و مطلقاً تأیید دیدگاه شما و هماندیشان شما در آن مطرح نبود؛ و همچنین قبول دعوت شما

برای شرکت در کنگره ی مشروطه خواهان از سوی دو یا سه نفر از اعضای جبهه ملی ایران در خارج کشور، نباید شما را به اشتباه بیندازد. این دو یا سه نفر که برحسب تمایل شخصی و بعضاً با دعوت شما و تنها بر روی احترام به اصول دموکراسی و فضای دگراندیشی به صورت تجریدی به نشست شما آمده بودند، حامل هیچگونه نمایندگی، مأموریت و مسئولیت و پیام از جانب دبیر کل و شورای عالی جبهه ملی نبوده اند. اگر از سوی جبهه سخنی گفته باشند مطمئن باشید نوعی بی انطباطی تشکیلاتی را رقم زده اند و پرنسیپ جبهه ملی را شکسته اند..... من با صراحت میگویم :

شما و حزب شما به غلط نام مشروطه و مشروطه خواه بر خود نهاده اید؛ شما «پهلوی طلبید» شما به میدان آمده اید تا باالقای نظر خویش و سخنانی که ظاهری فریبنده دارد و باطنی متحجرانه، خاندان پهلوی را به تخت سلطنت ساقط شده برگردانید. شما، شاه آینده تان را هم تعیین کرده اید؛ در پای تصویر او سخن می گوید و سینه می زنید و تصویر او را با هواپیما در آسمان لوس آنجلس می چرخانید. حزب مشروطه ی شما گروهی اندک شمار از طیف پهلوی خواهان را در برمیگیرد. اکثریت این طیف پهلوی طلبان را کسانی تشکیل می دهند که خواهان بساط سلطنت به همان شیوه ی سابق اند؛ قانون اساسی نوشته اند؛ در قانون اساسی شان هم، انتخاب وزیر چند وزارتخانه را از وظایف بی چون و چرای پادشاه می دانند و اختیاراتی به شاه داده اند که چیزی کمتر از استبداد محمد رضاشاه در آن ملحوظ نیست. شاید شما بفرمایید که ما را با آنان کاری نیست و ما خواهان وضعی دیگر و روشی دیگریم؛ اما شوربختانه چنین نیست ... !

هسته اصلی آنچه در ۲۸ مرداد روی داد یعنی ناتوانی مصدق در حفظ مهارهای قدرت و از دست دادن آن را ، همایون یکی دو روز پیش تر در مقاله ای در سومکا زیر عنوان «کرنسکی یا هیندنبورگ» پیش بینی کرده پیش از Krenski بود. وضع مصدق را تشبیه کرده بودم به وضع کرنسکی



پیش از روی Hindenburg کودتای کمونیست ها در روسیه یا هیندنبورگ کار آمدن هیتلر در آلمان، که مصدق نقشش یکی از این دو تا خواهد بود: یا جایش را به کمونیست ها می دهد یا به راست ها می دهد. عینا همان چه که اتفاق افتاد. برای اینکه معلوم بود. مصدق هیچ تسلطی بر اوضاع نداشت. نبرد بر سر مصدق بود نه با مصدق. کسی با مصدق جنگ نداشت. جنگ را نیروهای دیگری با هم می کردند برای اینکه جای مصدق را بگیرند و مصدق در خانه اش بود و بس. و از خانه اش به بیرون نفوذی، قدرتی، هیچ چیز نداشت...

در سال ۱۳۳۹ به علت بی کفایتی دولت، جامعه به بن بست رسیده و آماده شورش بود. جبهه ملی هم که در سال ۳۲ بازی را باخته بود بار دیگر پا به میدان نهاده و سرگرم صف آرایی بود. همایون با تنی چند منجمله سیروس غنی و هدایت متین دفتری و فریدون و حسین مهدوی محفلی ساخته و با غلامحسین صدیقی از رهبران جبهه ملی که در کابینه دکتر مصدق وزیر کشور بود، مراد برقرار نموده بودند. همایون برپایه همین ارتباط و برای پیشبرد کار مملکت برنامه ای برای جبهه ملی نوشت تا در کنگره شان طرح و بررسی کنند. و در آن آورده بود که "جبهه ملی از لحاظ سیاسی فقیر است و یک شعار بیشتر ندارد و اسلحه اش هم دانشگاه تهران است و این باید یک جنبش مردمی بشود در خدمت توسعه ایران. چون مساله من اصلا همیشه مساله توسعه بود. کاری به چیز دیگری نداشتم. اینها همه در بستر توسعه می گنجید. دمکراسی عبارت بود از توسعه سیاسی و همین طور توسعه اقتصادی. یک طرف نگهداری تمامیت ایران، استقلال ایران، یک طرف هم توسعه. بقیه اش اصلا به نظر من خارج از موضوع می آمد." در کنگره نه تنها از برنامه پیشنهادی همایون استقبال نشد بلکه اصولا جبهه ملی به پیشنهاد شاه نیز که قانون اساسی را بپذیرند و دولت تشکیل دهند پشت نموده و به نوبه ی خود سنگ دیگری بر بنای پلکانی نهاد که حزب الله را در بهمن ۵۷ به قدرت رساند ... (امیر حسینی\_ تلاش)

.....  
روز هشتم ژانویه ماجرای روی داد که امروز می توان آن را به راستی نقطه ی آغاز فراگرد انقلاب، و چاشنی انفجاری آن دانست...

اطلاعات" روزنامه ی عصر تهران، مقاله ای با امضای مستعار " " رشیدی مطلق" در مورد " روح الله خمینی" آخوندی که به عراق تبعید شده بود، چاپ کرد. که به زودی به معمایی تبدیل شد. تبعید " خمینی" به دلیل مخالفت و تحریکات او علیه " انقلاب سفید" و دگرگونی های بنیادی در زمینه ی ارضی و آزادی زنان بود که پایه های آن انقلاب را تشکیل می دادند ...

در آن مقاله در مورد " خمینی" گفته شده بود هندی تبار است، که راست بود. گفته شده بود همسرش رقاصه ی دوره گرد بوده، که درست نبود. همسر " خمینی" به خانواده ای مرفه و محترم تعلق داشت. گفته شده بود "خمینی" نادان است، که ایرانیان و جهانیان بعدا دریافتند که درست بوده، گفته شده بود او در ایام شباب انحرافات اخلاقی ( هم جنس بازی) داشته، که مربوط به زندگی خصوصی او می شد و قابل اثبات نبود. خلاصه ی مقاله، آمیخته ای بود از حقایق و مطالب نادرست. در مقاله، " خمینی" متهم شده بود که جاسوس بیگانه بوده و یا هست. در واقع، او در گروه اطرافیان " سید ابوالقاسم کاشانی" بود که با انگلیسی ها نزدیکی داشت، مخالف " مصدق" بود. بعدها هم در زمان حکومت سرهنگ " عبدالناصر" پول هایی از سرویس های مخفی مصری دریافت کرده بود تا در راه بی ثبات کردن رژیم شاه هزینه کند. خلاصه، از متخصصان دسیسه پردازی و آشوب گری بود ...

هنگامی که مقاله آماده شد، " هویدا" آن را به "داریوش همایون" وزیر اطلاعات سپرد و به او دستور داد در یک نشریه ی معتبر چاپ شود. "همایون" اعتراف کرده مقاله را گرفته، دیده ولی پیش از چاپ نخوانده است. سپس این مساله پیش آمد که مقاله، در کدام روزنامه چاپ شود. دو

روزنامه ی صبح را معاف کردند: نخست " آیندگان " که بنیان گذار آن خود " همایون " بود. او روزنامه نگار با استعدادی بود که هنگام رسیدن به وزارت اطلاعات نیز آن نشریه را اداره می کرد. از آن پس نیز در " آیندگان " سرمقاله های بی امضایی می نوشت که کاملاً آشکار بود نوشته ی اوست. چاپ مقاله در " آیندگان " معنای ویژه ای به آن می داد و به گونه ای رسمی اش می کرد. روزنامه ی دیگر " رستاخیز "، ارگان حزب یگانه ای بود که چندی پیش، شاه آن را پایه گذاری کرده بود. به همان دلایل، " رستاخیز " هم معاف شد. بنابراین انتخاب می بایست میان دو روزنامه ی عصر انجام می گرفت: " کیهان " که مدیر آن سناتور " مصباح زاده "، فرد بسیار بانفوذی با ارتباط نزدیک با شاه و " آموزگار "، نخست وزیر وقت بود و می توانست شاه را از آن دستوری که در واقع نداده بود، منصرف کند. بالاخره روزنامه ی " اطلاعات " از همه ضعیف تر انتخاب شد که پنجاه سال پیش از آن، توسط خانواده ی " مسعودی " بنیان گذاری شده و " عباس مسعودی " شخصیت پر قدرت و نایب رئیس مجلس سنا تا هنگام مرگش آن را اداره می کرد. پس از او، اداره ی " اطلاعات " به پسرش " فرهاد " سپرده شده بود که نه تاثیر و نفوذ زیادی داشت و نه تجربه ی سیاسی. تا حدی که حتی " هویدا "، به هنگام نخست وزیری اش سردبیری برای او انتخاب و به وی تحمیل کرده بود که زیر فرمان خودش بود. "فرهاد مسعودی " ۴۸ ساعت مقاومت کرد. کار به دخالت " ساواک " کشید. به تیمسار " نصیری " رئیس " ساواک " می فهمانند که چاپ مقاله یک " دستور " است. او که شخصیت نیرومندی نداشت، کلمه ای نگفت. او را برای این در این مقام گذاشته بودند که اطاعت کند، نه اظهار نظر. از این گذشته، او باید تایید نخست وزیر را که ظاهراً رئیسش بود، و به ویژه تایید شاه را در مورد واقعیت دستور، پیش از اجرای آن، دریافت می کرد. اما این کار را نکرد. "پرویز ثابتی " که مسئول امنیت داخلی بود، نظر منفی داد و گفت: " این مقاله، زیانبار و چایش ضد منافع ملی

است. " اما کسی توجهی به نظر او نکرد. " مسعودی " سعی کرد با شاه تماس بگیرد، اما نتوانست و بالاخره تن داد. در نهایت، مقاله روز ۸ ژانویه منتشر شد. نخست وزیر که اصلا در جریان هیچ چیز نبود، و شاه که نوشته را قبلا خوانده بود، هنگامی از چاپ آن باخبر شدند که منتشر و در سراسر کشور پخش شده بود ...

پس از چاپ مقاله، و به ویژه پس از بروز واکنش های منفی در برابرش، " محمد رضا شاه " به عادت همیشگی، تحمل کرد و اقدامی نکرد. اما آیا هنگامی که چند ماه بعد اجازه داد دولت نظامی، " هویدا " را به زندان اندازد ( و آن خود اشتباه بزرگ دیگری بود )، در حقیقت نمی خواست. آگاهانه یا غیر آن - " هویدا " را به خاطر آن ماجرا و چند مورد دیگر که بعدا به او نسبت دادند، تنبیه کند؟ ... ( آخرین روزهای شاه \_ هوشنگ نهاوندی )

.....

گفتگو با صفاءالدین تبرائیان \_ مورخ \_ از کتاب هفته :

قدری هم از کتاب وزیر خاکستری بر ایمان بگوئید، گویا بیش از هشتصد صفحه شده است؟

این کار ره آورد تکاپوی سه ساله ای بود که در هفده فصل آماده شد. در این اثر برای نخستین مرتبه از نیمه پنهان و پشت پرده نگارش مقاله 17 دی 1357 علیه آیت الله خمینی رمزگشایی شد. همچنین برای اولین بار مطالب جامعی درباره حزب سومکا، رهبری آن، تشکیلات و اعضایش و نقش مخرب سومکایی ها در نیمه اول دهه سی چاپ و منتشر شد .

چرا همایون را برای تحقیق برگزیدید؟

همایون از رجال شاخص، متفکر و تا اندازه ای در سایه حاکمیت پهلوی دوم است. وی در مقام تئوری، کت بسیاری از مدعیان را از پشت می بندد و پس از سقوط کابینه هویدا، کیابایی می یابد و مدارج ترقی را طی می کند. همایون بنیادگذار روزنامه صبح آیندگان قطب سوم مطبوعات کشور است. وی دبیر سندیکای نویسندگان و خبرنگاران، قائم مقام حزب رستاخیز، وزیر

اطلاعات و جهانگردی و احیاگر نهاد سخنگوی دولت و خود نیز سخنگوی کابینه دکتر آموزگار به‌شمار می‌آید. بدیهی است بازکاوی و بازنگری شخصیت چنین فردی با این جنم خاص کاملاً ضروری به نظر می‌رسید که با تکیه بر اسناد و مدارك متقن مبادرت به تدوین آن شد.

واکنش همایون در قبال انتشار این کتاب چه بود؟

هنوز واکنشی را بروز نداده است اما به هر حال بسیار خوشحال خواهم شد چنانچه این اثر در معرض نقد و داوری دیگران قرار گیرد. بازتاب انتشار این کتاب در محافل سلطنت‌طلب، مشروطه‌خواه و حتی چپ متفاوت بوده است.

فکر می‌کنید با اسناد و مدارکی که در اختیار داشتید برخورد منصفانه‌ای با همایون انجام داده‌اید؟

شأن تحقیق اقتضای انصاف و عدالت را دارد. من در مقدمه کتاب نیز

به‌طور مشروح در این باره توضیح دادم که تاریخ عرصه شعار و کلی‌گویی، مجیزخوانی و یا ناسزاگویی نیست. هواداری له یا علیه کسی هم بی‌معنی است. نگاه برخی به وقایع تاریخی در حد نقالی و محدثی است. این تیپ افراد که برخی ید طولایی هم در تدریس و تحقیق دارند برخی اوقات توان و یا جرأت تحلیل وقایع را ندارند.

به باور اینجانب خدشه‌دار کردن چهره‌ها و منکوب ساختن رجال شناخته‌شده تاریخی و سیاه‌نمایی وقایع و یا عینک دولتی و حکومتی به چشم نهادن و به يك چوب راندن همه چیز و همه کس صحیح نیست. طبقه‌بندی صوری انسان‌ها، رویدادها، نحله‌ها و گروه‌ها و سیاه یا سفید دیدن آنان نیز کارآمد نمی‌تواند باشد و حکایت از سطحی‌نگری در ساحت تاریخ دارد...

.....

و اما نظر داریوش همایون در مورد جرج دبلیو بوش و ... نظر کلی

ایشان در مورد تروریسم اسلامی!

.....

## داریوش همایون از نظریه پردازان مشروطه خواهان ( ژنو )

من از انتخاب شدن آقای بوش بسیار خوشحال هستم برای این که امریکا و دنیا با بحرانی روبروست که روش های سنتی حزب دمکرات به هیچ وجه پاسخگو نخواهد بود. دمکراتها هنوز در دنیای پیش از 11 سپتامبر به سر میبرند و متوجه نیستند که در این وضعیت نوینی که پیش آمده نمیتوانند روی بیشتر کشورهای متحد خود حساب کنند .

از 11 سپتامبر يك مبدأ تاریخ تازه ای برای امریکا به وجود آمد که برای اروپا و نود درصد اعضای سازمان ملل متعهد اصلا قابل درک نیست. در نتیجه سیاست حزب دمکرات در این قضیه واقع گرایانه نیست. امریکایی ها بیشتر بار این مبارزات را باید به تنهایی به دوش بکشند که مستلزم يك اراده راسخی است. آقای بوش این اراده را از خود نشان داد و از پشتیبانی مردم امریکا برخوردار شد .

من از این نظر بسیار خوشحال هستم زیرا ما ایرانیان مخالف جمهوری اسلامی و ایرانیان آزاداندیش نیز به همان اندازه با مسئله تروریسم اسلامی درگیر هستیم. شاید حتی بیشتر از کشورهای دیگر. فراموش نکنیم تروریسم اسلامی در ایران با فاجعه سینما رکس آبادان شروع شد. این نظر کلی بنده است ... ( شهربوند در گفتگو با فعالان سیاسی )

.....

و در اینجا هم به بهانه داریوش همایون یادی میکنیم از داریوش و پروانه فروهر

داریوش همایون :

بیش از پنجاه سال است که فروهرها را می شناسم. از جوانی با هم دوست بودیم و در سازمانهای ناسیونالیستی عضو بودیم .

فروهر بارها به زندان افتاد و باز مخالفت کرد تا انقلاب. مرد بسیار دلآوری بود . او هیچگاه نهراسید و ثابت قدم ماند. در همه اصول اعتقادیش پابرجا بود. عقاید خودش را تا پایان نگاه داشت. از او بی پروا تر همسرش

پروانه بود. من هیچگاه نمیتوانم از ستایش آنها خودداری کنم .

نشریه ایران استار 6/9/1377

.....

پاینده ایران

گردآوری از : نیلوفر شمیرانی